

تأثیر اغما بر قرارداد وکالت در فقه و حقوق ایران

محمود حائری مهریزی* - ولیا... نصیری رضی**

چکیده

در فقه امامیه، اغمای وکیل یا موکل در زمره عوامل انحلال قرارداد وکالت وارد شده است. اکثر فقها با قاطعیت و برخی نیز بنا بر احتیاط بر بطلان وکالت در چنین حالتی نظر داده‌اند. این در حالی است که قانون مدنی ما نامی از آن به عنوان مبطلات این عقد، نبرده است. سکوت قانون در این زمینه موجب ایجاد این نظر شده که نمی‌توان بیهوشی را در شمار موارد انفساخ عقد وکالت آورد. در بسیاری از کتب فقهی دلیل اصلی برای این نظر ادعای اجماع آن است و بطلان به سبب بیهوشی وکیل مورد اتفاق فقها قرار گرفته است اما جای تأمل است که چرا قانون مدنی در این موضوع سکوت کرده است. بررسی نگرش فقها و سکوت قانون، نقطه‌ی عطفی برای مقایسه‌ی نظرات و بهره‌گرفتن از نتایج آن می‌باشد. مقاله‌ی حاضر از منظر فقهی و با توجه به نظر غالب فقها به این مسأله پرداخته است و از سوی دیگر از دید قوانین و حقوق داخلی این قضیه را مورد بررسی قرار داده است.

کلیدواژه: اغما، بیهوشی، بطلان وکالت، اجماع، احتیاط

تعریف اغما

اغما (غمی) در لغت مترادف با پنهان شدن و خفا (القاموس الفقهی لغه و اصطلاحاً/ ۲۷۸) و در اصطلاح به بیهوشی، فقدان حس و حرکت، از بین رفتن قدرت ادراک و به عنوان آفتی برای مغز که قدرت مدرکه و تحرک را تعطیل می‌سازد، گفته می‌شود. (معجم

* استادیار فقه و حقوق اسلامی دانشگاه یزد، عهده‌دار مکاتبات mhaery@yazduni.ac.ir

** دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه یزد

تاریخ وصول: ۸۹/۱/۱۸ - پذیرش نهایی: ۹۰/۸/۱۴

المصطلحات و الالفاظ الفقهیه/۱/۲۴۳). اغما در اصطلاح فقیهان به بیماری گفته می‌شود که بر دماغ یا قلب عارض شده و بر اثر آن قوای مدرکه و قوای محرکه‌ای که افعال ارادی و آثار انسانی از آن به وجود می‌آید تعطیل می‌شود که این تفسیر شامل بیماری غشی نیز می‌شود. در اصطلاح طبیبان چنین است که اگر تعطیل قوای مزبور بر اثر ضعف قلب باشد و داخلی باشد که منفذی نیابد، آن را غشی می‌نامند و اگر بر اثر امتلاهی پرده‌های دماغ از بلغم غلیظ باشد آن را اغما می‌نامند. نظر دیگر اغما را ضعف قوه به دلیل غلبه درد دانسته که این نظر غش را نیز شامل می‌شود. اغما به صرع خفیف هم گفته می‌شود. (لغت‌نامه دهخدا/ مدخل اغما). آن‌چه موضوع بحث این مقاله است شامل هر نوع بیهوشی می‌شود، خواه به آن حالت، اغما، خواه غش یا صرع گفته شود. بیهوشی حالتی است که فرد در آن احساس و تعقل و قدرت تحرک خویش را از دست می‌دهد و به خوابی بسیار عمیق فرو می‌رود که با خواب معمول متفاوت است. این حالت ممکن است در نتیجه‌ی استعمال داروهای خاص (به‌صورت وریدی یا از طریق استنشاق گاز) یا با وارد شدن شوک‌های شدید حاصل از صدمات روحی یا جسمی ایجاد شود. به‌طور کلی بیهوشی سبب فراموشی، عدم هوشیاری، شل شدن عضلات و بی‌حسی آن‌هاست.

بیهوشی‌های بسیار عمیق بدون بازگشت و مرگ مغزی، خارج از بحث این مقاله است. ملاک تشخیص چنین مرگی به نظر اکثر فقیهان «عرف» است، البته در این‌که عرف عام مدنظر است یا عرف خاص اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای نظر اهل خبره (پزشکان متخصص) را معتبر دانسته و برخی نظر عرف عام را ملاک قرار داده‌اند. (ساریخانی، «مرگ مغزی» (آنانازی غیرفعال غیرداوطلبانه) و آثار فقهی و حقوقی آن»؛ سلطانعلیان / «مرگ مغزی»/۲۷).

مقایسه‌ی ماهیت اغما با چند مفهوم دیگر

اغما را باید از مواردی که ممکن است در برخی زمینه‌ها نتایج مشابه داشته باشد جدا کرده و حکم با قیاس را کنار بگذاریم. برای نمونه هرچند در جنون یا سفاهت نیز همانند اغما، فقدان قدرت تعقل، و عدم رعایت عقلایی و متعارف امور به چشم می‌خورد ولی این موارد، مقوله‌هایی جدا هستند. انسان در حالت بیهوشی، علاوه بر از دست دادن حواس و قدرت تعقل، فاقد اختیار است اما در جنون حواس فیزیکی به درستی عمل می‌کنند، انتخاب

نیز توسط مجانبین صورت می‌گیرد. جنون مانع تفکر صحیح می‌شود؛ طوری که انسان ویژگی ممتاز خود یعنی تعقل را از دست می‌دهد.

خواب را به دو نوع طبیعی و مصنوعی تقسیم کرده‌اند، خواب طبیعی در اثر خستگی عضلانی و یا دماغی حادث می‌شود و امری طبیعی و فطری در وجود ماست که امری اجتناب‌ناپذیر است. فردی که به این نوع خواب فرو رفته قادر به ادراک وقایع پیرامونش نبوده و قوه‌ی اراده‌ی وی مختل شده است. خواب مصنوعی یا همان هیپنوتیزم^۱ نیز به موردی گفته می‌شود که فرد تحت تأثیر اراده و مهارت شخص دیگری دچار حالتی شبیه خواب طبیعی می‌شود. البته برای چنین حالتی نیاز به خستگی عضلانی یا دماغی نبوده و آنچه عامل ایجاد آن می‌شود تحمیل و نفوذ اراده‌ی هیپنوتیست به فرد است. فرد هیپنوتیزم شده مانند فردی که به خواب طبیعی فرو رفته، فاقد اراده بوده و فرمان‌بردار اراده‌ی هیپنوتیست است. (یکتن خدائی، «بررسی مستی و خواب و بیهوشی به عنوان علل رافع مسئولیت در حقوق موضوعه و مطالعه تطبیقی آن با فقه اسلامی»/۱۴). در هر دو نوع از خواب، تمیز و تشخیص موقتاً از انسان سلب می‌شود اما به راحتی می‌توان این حالت را زایل کرد. برخلاف بیهوشی که امکان هشیاری فرد به این سهولت میسر نیست؛ عدم توجه، بی‌خبری و ناآگاهی را غفلت می‌گویند که نتیجه‌ی بی‌مبالاتی و عدم رعایت توجه کافی است، و تفاوت آشکاری با بیهوشی دارد. (تذکره الفقها/۱۰۹/۶). مقایسه موارد مذکور با اغما، به منظور تعمیم احکام بین این موارد صحیح نیست. برای مثال حکم وجوب نماز از فرد بیهوش ساقط است در حالی که چنین معافیتی برای خواب‌های معمول وجود ندارد. (المبسوط فی فقه الامامیه/۲/۳۶۹؛ السرایر الحاوی لتحریر الفتاوی/۲/۹۰).

اهمیت موضوع

هرچند احتمال بیهوشی وکیل یا موکل پس از انعقاد قرارداد وکالت، مصادیق زیادی ندارد و غالباً بدان توجه نمی‌شود اما اندک بودن مصادیق این موضوع، مانعی برای اهمیت و کاربردی بودن آن نیست. البته با فرض ضعیف دانستن احتمال وقوع بیهوشی وکیل یا موکل، در مواردی محتمل آن از اهمیت بسیاری برخوردار می‌شود. مثلاً ممکن است در وکالت دعاوی موجب تجدید جلسه دادگاه شود (البته این در صورتی است که بیهوشی را از موجبات عذر موجه موضوع بند دوم ماده‌ی ۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی بدانیم، این ماده مقرر

می‌دارد؛ و کلاً مکلفند در هنگام محاکمه حضور داشته باشند مگر این که دارای عذر موجهی باشند. جهات زیر عذر موجه محسوب می‌شود:

۱. فوت یکی از بستگان نسبی یا سببی تا درجه‌ی اول از طبقه‌ی دوم. ۲. ابتلا به مرضی که مانع از حرکت بوده یا حرکت، مضر تشخیص داده شود. ۳. حوادث قهری از قبیل سیل و زلزله که مانع از حضور در دادگاه باشد. یا با عارض شدن بیهوشی، عقد وکالت را منفسخ تلقی کنیم و در نتیجه وکیل دعوی، سمت خویش را در دعوا از دست بدهد. (یعنی با استفاده از ملاک ماده‌ی ۴۰ قانون آیین دادرسی مدنی بیهوشی را موجب تأخیر جلسه دادگاه ندانیم، این ماده مقرر داشته که: در صورت فوت وکیل یا استعفا یا عزل یا ممنوع شدن یا تعلیق از وکالت یا بازداشت وی چنانچه اخذ توضیحی لازم نباشد، دادرسی به تأخیر نمی‌افتد و در صورت نیاز به توضیح، دادگاه مراتب را در صورت مجلس قید می‌کند و با ذکر موارد توضیح به موکل اطلاع می‌دهد که شخصاً یا توسط وکیل جدید در موعد مقرر برای ادای توضیح حاضر شود). و نهایتاً موجب ضرر شود. فقدان سمت، ایرادی است که بر منفسخ دانستن قرارداد وکالت در چنین حالتی مترتب می‌شود. بر اساس بند ۵ ماده‌ی ۸۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی «خوانده می‌تواند ضمن پاسخ نسبت به ماهیت دعوا نسبت به کسی که به عنوان نمایندگی اقامه کرده از قبیل وکالت یا ولایت یا قیمومت و سمت او محرز نباشد ایراد نماید.»

آرای فقهی در مورد تأثیر اغما بر عقد وکالت

در فقه امامیه، اغمای وکیل یا موکل به عنوان مبطل عقد وکالت شناخته شده است. البته در این موضوع منظور از بطلان، معنای عام آن است که شامل انفساخ نیز می‌شود. در مسأله‌ی مورد نظر فرض بر این است که قرارداد وکالت به‌طور صحیح منعقد شده و پس از انعقاد عقد، طرفین عقد یا احد آنان دچار اغما شده است. دلیل عمده‌ی حکم ایشان را وفاق فقها بر این موضوع یاد کرده‌اند، البته برخی علاوه بر مستند ساختن به اجماع، جایز بودن قرارداد وکالت و از دست دادن اهلیت تصرف (استیفاء) را به دلیل بیهوشی نیز بر آن افزوده‌اند. با این توضیح که همراه با عارض شدن بیهوشی بر وکیل و فقدان اهلیت تصرف، ولایت بر او ثابت می‌شود، در چنین حالتی مقتضی وکالت که همان اهلیت تصرف است از بین می‌رود، در نتیجه وکالت باطل می‌شود. پس از رفع حالت بیهوشی وکیل، بازگشت اهلیت وی و صحت عقد نیازمند دلیل است که در حالت مذکور، دلیلی وجود ندارد. با این استدلال اعمال وکالت

جز با انعقاد دوباره‌ی عقد امکان‌پذیر نیست. (العناوین الفقهیه/۲/۴۱۰). برخی از فقها بر این باورند که پس از رفع بیهوشی وکیل، در صورتی که موکل، وکیل خویش را عزل نکرده باشد، باقی بودن صحت وکالت بعید نیست. (النجعه فی شرح المعه/۸/۱۶۳). به نظر می‌رسد مبانی صدور چنین نظری تقریر و امضای ضمنی موکل باشد که با مبانی فقهی نیز سازگار است. وکالت از جمله عقود اذنی است و اذن موکل در صورتی که وکیل نیابت در اهلیت تصرف می‌دهد که خود موکل اهلیت لازم را برای انجام امور تفویض شده را داشته باشد. اگر موکل به حالت اغما رود، اهلیت خود را از دست می‌دهد، با زوال اهلیت وی، اذنی که او برای وکالت داده بود، هیچ اعتبار و اهلیتی را برای وکیل ایجاد نمی‌کند، در نتیجه قرارداد وکالت منفسخ تلقی می‌شود. علاوه بر دلیل یادشده، پس از بهبودی موکل، احتمال عدم رضایت او نیز وجود دارد.

برخی از فقها اعتقاد دارند دلیل منفسخ شدن وکالت در صورت اغما وکیل یا موکل، چیزی جز اجماع نیست. (الغایه القصوی فی ترجمه العروه الوثقی/۲/۳۷۵). به عبارت دیگر علت عمده‌ی این فتوا، اتفاق نظر فقها در این موضوع است. البته برخی علت این انفساخ را جایز بودن قرارداد وکالت می‌دانند. (الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرایع/۱۳/۱۷۳؛ فقه المعاملات/۴۳۰؛ الاجتهاد والتقلید/۲۵۶). در میان فقها برخی برای منفسخ شدن وکالت با بیهوشی استثنا قائل شده‌اند و معتقدند در وکالت دادن به منظور طواف و سعی و رمی، بیهوشی موکل موجب بطلان عقد نمی‌شود. دلیلی که ایشان ذکر کرده‌اند این است که علت وکالت در این موارد، عذر و تعسر موکل بوده و اغما در چنین حالتی بر شدت عذر می‌افزاید. (حاشیه مختصر النافع/۱۱۵؛ جامع المقاصد فی شرح القواعد/۳/۲۶۷). به عبارت دیگر آنچه موجب شده که شخص برای انجام امورش در طواف یا سعی وکیل اجیر کند، بیماری و ضعف او بوده و در صورتی که پس از انعقاد قرارداد وکالت، دچار بیهوشی شود، عذر وی برای وکیل گرفتن در انجام امور محوله شدیدتر خواهد شد.

در میان آرای فقهی، برخی از فقها، اغمای وکیل یا موکل را «علی الأحوط» موجب منفسخ شدن وکالت دانسته‌اند. (احکام الواضحه/۳۵۰؛ الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب اهل البيت عليهم السلام/۳/۲۴۸؛ تحریر الوسیله/۲/۴۵). امام (ره) در تحریر الوسیله بیان می‌دارد: «آنچه ابتدا در وکیل و موکل شرط است در استدامه نیز شرط است. پس اگر دیوانه یا بیهوش شوند و ... بنا بر احتیاط، وکالت باطل می‌شود و اگر رافع نامبرده از بین برود و بخواهد وکالت را ادامه دهند، احتیاج به توکیلی جدید دارد.» (تحریر الوسیله/۲/۴۰؛ مسأله‌ی ۶). برخی نیز منفسخ شدن وکالت با بیهوشی را محل اشکال دانسته؛ اما جانب احتیاط را نگه

داشته و حکم به انفساخ وکالت داده‌اند. (المسائل المنتخبه/۳۵۱؛ منهج الصالحین المحشی للحکیم/۲/۲۰۴). از عبارات ایشان فهمیده می‌شود اقتضای احتیاط در نظر ایشان صدور حکم بطلان و پیوستن به نظری است که وکالت را با بیهوشی منفسخ می‌داند.

نظر دیگر منفسخ نشدن عقد در چنین حالتی را بعید ندانسته (النجعه فی شرح اللمعه/ ۱۶۲/۸) و به منفسخ شدن عقد، به دیده تردید نگریسته‌اند. اما قاعده‌ی اجماع، مانع از آن شده که صریحاً نظر دیگری را ابراز کنند. ایستادن در مقابل اجماع تبعدی، در عین ارزش فقهی اجماع در نگاه شیعه و توجه به اصل و ریشه‌ی آن، همواره برای فقها سنگین و ناهنجار است. گفته شده در مواردی که فرد برای مدت کوتاهی (مثلاً یک ساعت) دچار بیهوشی شود، شامل منفسخ شدن وکالت نمی‌شود. (الجامع للشرائع/۳۱۹).

در متون فقهی اهل تسنن، اغما در موارد انفساخ وکالت ذکر نشده است و گاهی نیز تصریح به عدم تأثیر آن در عقد وکالت به دلیل عدم زوال اهلیت تصرف با عارض شدن بیهوشی شده است. (الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب اهل البیت علیهم السلام/۳/۴۴ تا ۲۴۹).

بررسی اجماع به عنوان دلیل

لازم است به دلیل عمده‌ای که موضوع مورد نظر ما بدان مستند شده، نگاهی داشته باشیم. اجماع در لغت به معنای اتفاق یا عزم بر کاری (فرهنگ ابجدی عربی فارسی/۱۸؛ لسان العرب/ ماده‌ی جمع) و در اصطلاح، اتفاقی است که می‌تواند حکم شرعی معینی را اثبات کند. (اصول الفقه/۲/۹۷ و ۱۰۵). این تعریف، تقریباً مرجع سایر تعاریف ارائه شده توسط اصول‌دانان است. در نگاه امامیه اجماع تنها در صورتی معتبر شناخته می‌شود که کاشف از رأی معصوم باشد و یا معصوم در میان اجماع کنندگان باشد و با وجود امکان مخالفت، به نوعی آن را تأیید و امضاء کند. (معارج الاصول/۱۷۴؛ قوانین الاصول/۱/۳۷۳؛ معالم الدین/ ۱۷۲). در مورد راه‌های کشف رأی معصوم نیز نظرات متفاوتی صادر شده است. (اصول الفقه/ ۱۰۷/۲). اهل سنت نیز تعاریفی از اجماع دارند، برای نمونه برخی گفته‌اند، اتفاق خلفای راشدین (المبسوط/۶۵/۱۲) یا صحابه یا همه بر مسأله‌ای از مسایل دینی است. (المستصفی فی علم الاصول/۱۳۷؛ اصول الفقه/۲/۹۷).

هر چند شیعه، اهل سنت را منشأ اجماع می‌داند و اجماع را به عنوان دلیل مستقل محسوب نمی‌کند، با این حال به وسیله‌ی آن استدلال می‌کند. در دیدگاه شیعه اجماع در

مرحله‌ی نخست فاقد ارزش فقهی است و تنها در صورتی که با تحقق شرایطی کاشف از رأی معصوم باشد بدان استناد می‌کند. پس اعتبار اجماع از ناحیه‌ی کشف از قول معصوم است و بازگشت آن به منبع «سنت» از منابع اربعه است. با این توضیح، تفاوت بنیادی مفهوم اجماع در دو دیدگاه امامیه و اهل تسنن روشن شد. (اجماع اقسام متعددی دارد و از جنبه‌های مختلف دارای تقسیماتی است که عبارتند از محصل و منقول (فواید الاصول/۱۹۱/۳) بسیط و مرکب (نهایه الافکار/۱/۱۴۷) مدرکی و تبعدی که به اجماع تبعدی غیرمدرکی و مستقل نیز گفته می‌شود، اجماع قولی و عملی، اجماع سکوتی و صریح و اجماع تقدیری. (حقایق الاصول/۲/۹۴؛ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول/۴۵ و ۴۶). اجماع از جهت مبنایی نیز، اقسامی دارد که عبارتند از اجماع دخولی یا تضمّنی، اجماع تقدیری، لطفی و حسی. (اصطلاحات الاصول/۲۳ و ۲۵؛ اصول الفقه/۲/۱۰۸).

بررسی و نقد دلیل منفسخ دانستن وکالت بر اثر اغما

اجماعی که در مورد موضوع منفسخ شدن قرارداد وکالت بر اثر بیهوشی وکیل یا موکل بدان استناد شده، اجماع تبعدی (اجماع مستقل و غیر مدرکی) است. هرچند الحاق چنین اجماعی به اجماع مدرکی نیز بعید به نظر نمی‌رسد و ممکن است اجماع کنندگان به ادله‌ای نظر داشته باشند؛ اما به هر حال تکیه فقها بدین حد بر چنین فتوایی، تعبد در اجماع را به ذهن متبادر می‌کند. روشن بودن «مجمع علیه» نیز مؤید همین نظر است. اجماع مدرکی، اجماعی است که ممکن است منشأ آن، مدرک و دلیلی باشد که موجود است. مانند اجماع پیشینیان بر متنجس شدن آب چاه به واسطه‌ی عین نجاست، که مستند چنین اجماعی، روایات متعددی است که در این زمینه وجود دارد؛ اما متأخران به دلیل عدم اعتماد به این روایات، با آن مخالفت کرده‌اند. این اجماع، اجماع مستند نیز نامیده می‌شود. در مقابل، اجماع غیرمدرکی یا همان مستقل یا تبعدی وجود دارد که به ادله‌ی دیگری مستند نیست، به همین دلیل، به آن اجماع تبعدی می‌گویند. از جهت ارزش فقهی دلیل و قدرت اثبات، اجماع مستقل یا تبعدی از اجماع مدرکی، در مرتبه بالاتری قرار دارد. با این توضیحات مشخص می‌شود که هرچند جز اجماع مذکور، دلیل دیگری از فتوای منفسخ شدن وکالت در صورت بیهوشی، حمایت نمی‌کند، اما ارزش این نوع اجماع، گرایش به احتیاط را در نظر فقهای گران‌قدر تقویت کرده است.

نقد گرایش به احتیاط

آنچه در فتاوی فقهای گران قدر در صدور حکم به بطلان قرارداد وکالت بر اثر بیهوشی، تأثیر به سزایی دارد، گرایش به احتیاط در این زمینه است که در بررسی آرای ایشان برخی نیز صراحتاً به این نکته اشاره داشتند. بررسی کامل و همه جانبه احتیاط از حوصله این مقاله خارج است، با این حال به بررسی موارد لازم می پردازیم.

در حالی که پسندیده بودن ذاتی و عقلی احتیاط مورد پذیرش همگان است و در کتاب های فقهی و اصولی با الهام از آموزه های دینی، احتیاط به عنوان یک روش پسندیده و راه رستگاری و نجات از هلاکت مورد توصیه و تأکید واقع شده است، فقها در سخنانشان از برخی احتیاطها سلب مشروعیت کرده و از آنها به عنوان مخرب و ضد احتیاط یاد کرده اند. احتیاط در صورتی پسندیده است که موجب اختلال نظام، عسر و حرج، ابتلای به وسواس و پی آمدهایی مانند وهن مذهب نباشد. بنابراین حکم به مطلوبیت احتیاط به طور مطلق چنان که در بسیاری عبارات آمده است: (الإحتیاط حسن علی کل حال) نمی تواند درست باشد. (حاشیه بر کفایه الاصول/ ۲۳۰ و ۲۲۱؛ الوصول شرح کفایه الاصول/ ۴/ ۱۸۱ و ۱۸۰). با نگاهی گذرا به برخی از معیارهای احتیاط منفی، می توان به شرح ذیل گرایش یا استناد به احتیاط را برای انفساخ وکالت مردود تلقی کرد:

۱- اختلال نظام: یکی از مقاصد عالی شریعت برقراری نظم و انضباط در زندگی فردی و اجتماعی انسان است. احکام الهی طوری طراحی شده است که هیچ گونه تراحم و ناسازگاری با دنیای مردم و پیشرفت و توسعه ی زندگی نداشته باشد. از این روی احتیاطورزی که در ذات خود دارای ارزش است اگر باعث هرج و مرج زندگی، کاهش سرعت در تجارت و صنعت و علم و دانش باشد ممنوع و ناپسند شمرده می شود. احتیاط مخل به زندگی را همه ناروا دانسته اند. (کفایه الاصول/ ۲/ ۲۵۵ و ۲۰۲ و ۲۳۳).

۲- عسر و حرج: اساس دستورات اسلام بر آسانی استوار است و اراده ی خداوند مهربان بر آسان گیری احکام برای بندگان و نفی دشواری و زحمت و مشقت تعلق گرفته است. (حج/ ۷۸؛ مائده/ ۶) پیامبر اسلام (ص) هم آیین آسمانی اش را به سهولت و حنیفیت ستوده است و دین را آسان و با گذشت معرفی کرده است. (الکافی/ ۵/ ۴۹۴). پیشوایان دینی با الهام از قرآن عزیز و سنت و رویه رسول اکرم (ص)، اسلام را به عنوان دینی منطبق بر فطرت و پاسخ گوی تمام نیازهای مردم شناسانده اند. (نهج البلاغه/ ۱۱۷). لذا احتیاط مادامی مورد پسند عقل و نقل است که منجر به عسر و حرج نباشد. چنانچه بیهوشی را از موارد

انفساخ وکالت بدانیم در مواردی موجبات عسر و حرج را فراهم می‌کند. منفسخ شدن وکالت به سبب بیهوشی علاوه بر این که در سطح گسترده موجب دشواری‌هایی می‌شود، به لحاظ بعد مسافت یا اهمیت زمان نیز در اعمال وکالت ایجاد مشکل می‌کند.

با در نظر گرفتن ارزش فقهی دلیل (اجماع) فتوای منفسخ دانستن وکالت بر اثر بیهوشی وکیل و موکل و نیز با توجه به آثار مخربی که ممکن است بر اثر این انفساخ بر روابط وکیل و موکل وارد آید، گرفتن جانب احتیاط، تأثیر منفی بر امور تجاری و بازرگانی خواهد داشت. این موضوع در سطح تجارت کلان بیش‌تر نمایان می‌شود. هرچند عقد وکالت منحصر در روابط تجاری نیست اما ضرر نهفته در این موارد مؤیدی بر نقد گرایش به احتیاط و منفسخ دانستن وکالت در اثر اغما است. چنین رویکردی گذشته از این که موجبات عسر را فراهم می‌آورد، در عمل موجب اختلال و کندی قراردادهای تجاری خواهد شد، خصوصاً این که خبری نیز در این زمینه برای تقویت نظر منفسخ دانستن وکالت وارد نشده است.

رویکرد قانون در باره‌ی تأثیر اغما بر عقد وکالت

امروزه اهمیت قانون و قانون‌گذاری بر کسی پوشیده نیست. اتخاذ فتاوی معتبر و مشهور فقهی با پشتوانه استناد و استدلال به عنوان قانون و حمایت حکومت از آن، به گسترش نظم و عدالت و امنیت اجتماعی و جلوگیری از وهن اسلام می‌انجامد. اختلاف آراء، علی‌رغم بهبود و تکامل استدلال‌ها، در عمل، نه‌تنها موجب تضییع حقوق ملت می‌شود؛ بلکه نظام اسلامی را خالی از وحدت و انسجام کافی نشان می‌دهد. این تشتت آرا هرچند ممکن است در موضوعات فردی چندان ایجاد مشکل نکند اما در مسائل اجتماعی، به‌ویژه در جنبه‌های قضایی و سیاسی، پیکره نظام را متزلزل کرده و روزنه‌ی ورود ایرادات را باز نگه می‌دارد. اختلاف نظرات فقهی و حقوقی جز در زمینه‌های اساسی، امری اجتناب‌ناپذیر است، در نتیجه وجود مرجعی به عنوان قوه‌ی مقننه، ضروری است. این مرجع می‌تواند با اختیارات خویش چشمه‌ی قوانین مطلوب باشد. در نظام حقوقی ما اصل قانونی بودن، همواره مد نظر بوده و نص قانون به عنوان ملاک مورد تبعیت قرار می‌گیرد. (ماده‌ی ۳ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر داشته: «قضات دادگاه‌ها موظفند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را

صادر نماید و نمی‌توانند به بهانه‌ی سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزند و الا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهند شد.» و ماده‌ی ۲ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد جرم محسوب می‌شود.» در ماده‌ی ۶۷۸ قانون مدنی بیهوشی در زمره موارد انفساخ ذکر نشده و سکوت قانون در این زمینه موجب شده در میان حقوق‌دانان این تصور شکل گیرد که قانون‌گذار بیهوشی را از مصادیق انفساخ نمی‌داند و در عمل نیز بیهوشی وکیل یا موکل تأثیری بر وکالت نداشته باشد. (نتایج حاصل از پرسش‌نامه‌ای که گروهی قضات و وکلا بدان پاسخ داده‌اند مؤید این مطلب می‌باشد). مرجع اصلی قوانین ما، فقه است. طبیعی است که در فقد قانون، به منظور ایجاد قوانین جدید یا راه‌کارهایی برای رهایی از سرگردانی به مرجع آن توجه کنیم. ممکن است گفته شود احتمال بیهوشی وکیل یا موکل پس از انعقاد قرارداد وکالت، اندک بوده و بدان توجه نمی‌شود و یا این موضوع اهمیت چندانی ندارد. باید گفت اولاً اندک بودن مصادیق این موضوع، مانعی برای اهمیت و کاربردی بودن آن نیست، ثانیاً با فرض ضعیف دانستن احتمال وقوع بیهوشی وکیل یا موکل، در مواردی محتمل آن از اهمیت بسیاری برخوردار می‌شود. مثلاً ممکن است در وکالت دعاوی، موجب تجدید جلسه دادگاه شود (البته این در صورتی است که بیهوشی را از موجبات عذر موجه موضوع بند دوم ماده‌ی ۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی بدانیم، این ماده مقرر می‌دارد: وکلا مکلفند در هنگام محاکمه حضور داشته باشند مگر این‌که دارای عذر موجهی باشند. جهات زیر عذر موجه محسوب می‌شود: ۱. فوت یکی از بستگان نسبی یا سببی تا درجه‌ی اول از طبقه‌ی دوم. ۲. ابتلا به مرضی که مانع از حرکت بوده یا حرکت، مضر تشخیص داده شود. ۳. حوادث قهری از قبیل سیل و زلزله که مانع از حضور در دادگاه باشد.) یا با عارض شدن بیهوشی، عقد وکالت را منفسخ تلقی کنیم و در نتیجه، وکیل دعوی، سمت خویش را در دعوا از دست بدهد، (یعنی با استفاده از ملاک ماده‌ی ۴۰ قانون آیین دادرسی مدنی بیهوشی را موجب تأخیر جلسه دادگاه ندانیم، این ماده مقرر داشته که: در صورت فوت وکیل یا استعفا یا عزل یا ممنوع شدن یا تعلیق از وکالت یا بازداشت وی چنان‌چه أخذ توضیحی لازم نباشد، دادرسی به تأخیر نمی‌افتد و در صورت نیاز به توضیح، دادگاه مراتب را در صورت مجلس قید می‌کند و با ذکر موارد توضیح به موکل اطلاع می‌دهد که شخصاً یا توسط وکیل جدید در موعد مقرر برای ادای توضیح حاضر شود.) و نهایتاً موجب ضرر شود. با توجه به اهمیت این موضوع رویکرد و عملکرد قضات دادگاه‌ها

در قبال سکوت قانون مدنی مورد توجه قرار می‌گیرد. در نظام حقوقی ما به موجب اصل ۱۶۷ قانون اساسی، «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.» ماده‌ی ۳ قانون آیین دادرسی مدنی نیز قاضی را مکلف کرده موافق قوانین به دعاوی رسیدگی و حکم مقتضی را صادر یا فصل خصومت کند و چنانچه قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند، یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر کند و نمی‌تواند به بهانه‌ی سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد والا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و به مجازات آن محکوم خواهد شد. البته گفتنی است با توجه به اصول ۳۶ (اصل سی و ششم قانون اساسی): «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد.» و ۳۷ (اصل سی و هفتم): «اصل، براءت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود؛ مگر این‌که جرم او در دادگاه ثابت گردد.» و بند چهارم اصل ۱۵۶ (بند چهارم اصل صد و پنجاه و ششم): «کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون جزایی اسلام» قانون اساسی در موضوعات جزایی نمی‌توان به فتوا و یا منابع فقهی معتبر استناد کرد و موادی که قبلاً به آن اشاره شد در این زمینه کاربرد ندارد، (اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها از اصول اباحه، براءت و قاعده قبح عقاب بلا بیان نیز استنباط می‌شود و اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه طی نظریه‌ی شماره‌ی ۷/۲۵۳۰ - ۷۲/۴/۷ نظر خود را در تأیید این مطلب، چنین آورده است که: «با سکوت قانون، قاضی مکلف به صدور حکم بر براءت است هر چند عمل مذکور در شرع حرام باشد.» خصوصاً با توجه به اصل قانونی بودن جرایم (ماده‌ی ۲ قانون مجازات اسلامی مقرر داشته: «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد جرم محسوب می‌شود.» و تفسیر مضیق (در امور جزایی برخلاف امور مدنی، اصل بر تفسیر مضیق است.) اگر نص قانونی وجود نداشته باشد لازم است قاضی، حکم براءت متهم را صادر کند. رجوع به فتاوی معتبر نیز گاهی ممکن است به صدور آرای مختلف در یک زمینه منجر شود؛ به همین دلیل دیوان عالی با اهدافی چند، مانند ایجاد وحدت رویه جاری، به احکام صادره، سمت و سوی واحدی می‌دهد. قانون مدنی ما درباره‌ی انحلال قرارداد وکالت در «طرق مختلفه انقضا وکالت» در

ماده‌ی ۶۷۸ می‌گوید: «وکالت به طرق ذیل مرتفع می‌شود؛ ۱- به عزل موکل ۲- به استعفای وکیل ۳- به موت یا جنون وکیل یا موکل».

سکوت قانون‌گذار در مورد تأثیر بیهوشی بر وکالت، محل را برای رقابت استدلال‌ها باز گذاشته و موجب ابهام شده است. این در حالی است که در متون فقهی ما همان‌گونه که ذکر شد بر منفسخ شدن آن اتفاق نظر وجود دارد. (منهاج الصالحین/۲/۲۵۱؛ تکمله العروه الوثقی/۱/۱۲۵؛ ریاض المسایل فی تحقیق الاحکام بالدلائل/۱۱/۲؛ الانوار اللوامع فی شرح مفتاح الشرایع/۱۳/۱۷۲؛ وسیله النجاه/۵۱۳؛ جامع المسایل/۳/۲۳۳). جای تأمل است که چرا قانون مدنی در این موضوع سکوت کرده است. علت فتوای به منفسخ شدن وکالت همان‌گونه که گفتیم اجماع و اتفاق نظر فقهاست. هر چند اجماع دلیل عمده‌ی این حکم بوده و اکثر فقهای گران‌قدر به اجماع استناد نکرده‌اند اما برخی از ایشان بدین شرح استدلال کرده‌اند که جایز بودن قرارداد وکالت و از دست دادن اهلیت تصرف (استیفا) در زمان بیهوشی می‌تواند دلیل نظر منفسخ شدن وکالت باشد. (العناوین الفقهیه/۲/۴۱۰). برخی از فقها بر این باورند که پس از رفع بیهوشی وکیل، در صورتی که موکل، وکیل خویش را عزل نکرده باشد، باقی بودن صحت وکالت بعید نیست چنان‌چه دلیل را عدم قصد در حالت بیهوشی بدانیم طوری که اغما سبب زوال قصد می‌شود، بلافاصله این اشکال به ذهن خطور می‌کند که زائل نشدن علقه وکالت به واسطه‌ی خواب، خدشه‌ای است بر رد این استدلال؛ آن‌چنان که در خواب نیز (مانند مستی) قصد زایل می‌شود.

تحلیل نهایی

علت سکوت قانون‌گذار در مورد تأثیر بیهوشی بر عقد وکالت ممکن است نتیجه از قلم افتادن این مورد باشد که بعید به نظر می‌رسد، یا این که بگوییم از آن‌جا که عمده‌ی دلیل این حکم صرف اجماع بوده، اصل بر صحت عقود (ماده‌ی ۲۲۳ قانون مدنی: «هر معامله که واقع شده باشد محمول بر صحت است، مگر این که فساد آن معلوم باشد.») را مد نظر داشته و اجماع را کافی ندانسته، در نتیجه از موارد انحلال عقد وکالت، خارج دانسته است. یکی از حقوق‌دانان معتقد است از آن‌جا که بیهوشی در موارد انحلال ذکر نشده، نمی‌توان بیهوشی را در شمار موارد انفساخ دانست. (درس‌هایی از عقود معین/۲/۱۰۲). یعنی به نظر ایشان موارد انحلال وکالت در ماده‌ی ۶۷۸ شمارش شده و این موارد حصری بوده؛ لذا محلی برای توسعه‌ی حکم باقی نمی‌ماند.

این حقوق‌دان معاصر در این باره می‌گوید: «منظور از محجوریت در این ماده سفه می‌باشد. با این استدلال که شامل جنون نیست زیرا جنون در ماده‌ی ۶۷۸ منصوص شده، و تنها عارضه‌ای که احتمال دارد در خلال وکالت موجب انحلال آن شود سفه است. تفلیس نیز که گاه در زبان فقیهان از اسباب حجر به‌شمار می‌آید نزدیک به مفهوم ورشکستگی در حقوق تجارت است و ورشکستگی موکل صلاحیت او را در تصرفاتی که به ضرر طلب‌کاران است محدود می‌کند و طبق قاعده، موکل در اموری که خود صلاحیت و اهلیت تصرف ندارد (غالب امور مالی) نمی‌تواند به دیگری وکالت در انجام آن امور دهد». (درس‌هایی از عقود معین/۲/۶۶ و ۱۰۳). نص ماده‌ی ۶۷۸ قانون مدنی پایه چنین قطعی را تشکیل می‌دهد. با این توضیح که بیهوشی در این ماده منصوص نیست؛ پس منظور از حجر در ماده‌ی ۶۸۱ چیزی جز «سفه» نمی‌تواند باشد. ممکن است در تأیید این نظر گفته شود قانون‌گذار در مقام بیان بوده و موردی غیر از موارد احصاء شده در این ماده، موجب انفساخ و از هم گسیختگی قرارداد وکالت نخواهد بود.

هرچند چنین پاسخی در شرح مواد قانونی بسیار متین است، با این حال به نظر می‌رسد پاسخ‌گوی رویکرد استدلال فقهی این موضوع نمی‌باشد. تفسیر موسع نه به عنوان دلیل؛ بلکه مؤیدی بر طرح این ایراد است. چنین استدلال‌هایی با وجود کاربرد مناسب آن در امور جزایی، در موضوع مدنی چندان شایسته نیست. جایز بودن قرارداد وکالت و از دست دادن اهلیت تصرف (استیفا) در زمان بیهوشی می‌تواند دلیل نظر انفساخ وکالت باشد. با این توضیح که با عارض شدن بیهوشی بر وکیل و فقدان اهلیت تصرف، ولایت بر او ثابت می‌شود. در چنین حالتی مقتضی وکالت که همان اهلیت تصرف است از بین می‌رود، در نتیجه وکالت منفسخ می‌شود. پس از رفع حالت بیهوشی وکیل، بازگشت اهلیت وی و صحت عقد نیازمند دلیل است که در حالت مذکور، دلیلی وجود ندارد. با این استدلال اعمال وکالت صحیح جز با انعقاد دوباره‌ی عقد امکان‌پذیر نیست. (العناوین الفقهیه/۲/۴۱۰). از سوی دیگر وکالت از جمله عقود اذنی است و اذن موکل در صورتی به وکیل نیابت در اهلیت تصرف می‌دهد که خود موکل اهلیت لازم را برای انجام امور تفویض شده را داشته باشد. اگر موکل به حالت اغما رود، اهلیت خود را از دست می‌دهد، با زوال اهلیت وی، اذنی که او برای وکالت داده بود، هیچ اعتبار و اهلیتی را برای وکیل ایجاد نمی‌کند، در نتیجه قرارداد وکالت باطل تلقی می‌شود. علاوه بر دلیل یادشده، پس از بهبودی موکل، احتمال عدم رضایت او نیز وجود دارد. چنین استدلالی علاوه بر سازگاری با روح قوانین موجود، به سختی قابل خدشه است. علاوه بر این با استفاده از ملاک ماده‌ی ۶۸۲ قانون مدنی می‌توان گفت بیهوشی

موجب انحلال وکالت باشد. با این توضیح که هرچند بیهوشی از مصادیق حجر نیست، با این حال آنچه موجب می‌شود که محجوریت موکل به انفساخ قرارداد وکالت منجر شود، در بیهوشی (دست کم در بیهوشی موکل) نیز وجود دارد. چراکه شخص بیهوش اهلیت استیفای خویش را از دست می‌دهد و وکیل تنها در انجام اموری اختیار دارد که موکلش دارای اهلیت انجام آن امور باشد. در پاسخ به این که ممکن است گفته شود قانون‌گذار در ماده‌ی ۶۷۸ قانون مدنی در مقام بیان بوده، می‌گوییم هرچند قانون‌گذار با اختصاص مبحثی از قانون مدنی به عنوان «طرق مختلفه انقضای وکالت» موارد انحلال را ذکر کرده، با این حال به نظر می‌رسد با توجه و استناد به فتاوی فقها و استدلالی که بیان شد، از تأثیر بیهوشی بر وکالت، غفلت کرده است. چنانچه گفته شود منظور از وکالت در لسان فقها صرفاً وکالت در انجام امور شرعی است و منظور از وکالت در قانون مدنی تنها شامل وکالت در امور حقوقی است. در پاسخ باید گفت چنین تفصیلی بر خلاف عمومات و اطلاق کلام فقهاست.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد در مورد بیهوشی‌های بسیار عمیق و بدون بازگشت یعنی مرگ مغزی، خواه این حالت بر وکیل عارض شود یا موکل، قرارداد وکالت منفسخ است. چراکه اگر وکیل یا موکل دچار مرگ مغزی را در حکم متوفی قرار دهیم بر اساس قواعد کلی، عقد خود به خود منفسخ می‌شود و چنانچه وی را زنده‌ای بدانیم که هر چند بر اساس یافته‌های پزشکی روز غیر قابل بازگشت به حیات واقعی است اما ممکن است روزی به حال عادی برگردد، قاعده‌ی لا ضرر و حکم عقل به قبح ضرر و در نتیجه، نفی آن از سوی شارع، انفساخ وکالت را تأیید می‌کند.

در مورد سایر مصادیق اغما منفسخ دانستن عقد وکالت بعد از عارض شدن وکیل یا موکل بدان، ارجح به نظر می‌رسد. لذا می‌توان گفت، توجه به منبع قوانین، با لحاظ استدلال‌های یاد شده، می‌تواند حتی‌الامکان به چند تبصره برای ماده‌ی ۶۷۸ قانون مدنی منجر شود. می‌دانیم دیوان عالی کشور به طور معمول، زمانی وارد عمل می‌شود که اختلاف نظرانی که از سکوت یا اجمال یا ابهام قانون سرچشمه می‌گیرد موجب صدور احکام مشتت و متضاد از سوی دادگاه‌ها در موضوع واحد شده باشد، این در حالی است که موضوع منفسخ شدن وکالت در اثر اغما، علی‌رغم قوت و استحکامی که در استدلال همراه دارد، در عمل

تأثیر اغما بر قرارداد وکالت در فقه و حقوق ایران _____ ۸۳

نادیده گرفته شده؛ لذا اصلاح یا تکمیل نص قانون، منطقی به نظر می‌رسد. شایسته است قانون‌گذار محترم در طرق مختلفه انقضای وکالت تأثیر اغما را نیز بر این عقد بیان کند.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، ج ۳، بیروت، نشر دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
- ۳- ابوجیب، سعدی، *القاموس الفقہی لغہ واصطلاحاً*، دمشق، نشر دار الفکر، ۱۴۰۸ ق.
- ۴- آخوند خراسانی، *قوانین الاصول*، ج ۱، بی‌جا، نشر مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۹ ق.
- ۵- اصفهانی، سید ابوالحسن، *وسیلہ النجاء (مع حواشی امام)*، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۰.
- ۶- انصاری، مرتضی بن محمد امین، *فراید الاصول*، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، بی‌تا.
- ۷- بحرانی، آل‌عصفور، حسین بن محمد، *الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرایع*، قم، نشر مجمع البحوث العلمیه، بی‌تا.
- ۸- بروجردی، محمد تقی، *نہایہ الافکار*، ج ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
- ۹- جزیری، عبد الرحمن، غروی، سید محمد، یاسر مازح، *الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب اهل البيت علیهم‌السلام*، بی‌جا، نشر دار الثقلین، ۱۴۱۹ ق.
- ۱۰- حلی، ابن‌ادریس محمد بن منصور بن احمد، *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، ج ۲، قم، نشر دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه‌ی علمیه، ۱۴۱۰ ق.
- ۱۱- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، *تذکرہ الفقہا*، بیروت، لبنان، نشر مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۲- حلی، محقق نجم‌الدین جعفر بن حسن، *معارج الاصول*، نشر مؤسسه‌ی آل‌البیت (ع)، ۱۴۰۳ ق.
- ۱۳- _____، *المعتبر فی شرح المختصر*، قم، نشر مؤسسه سید الشهداء علیه‌السلام، ۱۴۰۷ ق.
- ۱۴- حلی، یحیی بن سعید، *الجامع للشرائع*، قم، ناشر مؤسسه سید الشهداء العلمیه، ۱۴۰۵ ق.
- ۱۵- خوبی، سید ابوالقاسم، *الإجتہاد والتقلید*، ج ۳، قم، نشر نوظهور، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۶- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامه دهخدا*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۷- ساریخانی، عادل، *مرگ مغزی (آنانازی غیر فعال غیر داوطلبانه) و آثار فقہی و حقوقی آن*، مجله‌ی فقه و اصول، زمستان ۱۳۸۶.
- ۱۸- سرخسی، شمس‌الدین، *المبسوط*، بیروت، نشر دار المعرفه، ۱۴۰۶ ق.
- ۱۹- سلطانعلیان، حمید، *مرگ مغزی*، فقه اهل بیت، شماره چهاردهم، سال چهارم.
- ۲۰- سید رضی، *نہج البلاغہ*، قم، نشر مؤسسه نہج‌البلاغه، ۱۴۱۴ ق.

- ۲۱- سیستانی، سید علی، *المسائل المنتخبه*، چ ۹، قم، ناشر مکتب آیه الله السيستاني، ۱۴۲۲ ق.
- ۲۲- شهید ثانی، زین الدین بن علی العاملی، *حائثیه مختصر النافع*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، بی تا.
- ۲۳- عاملی، جمال الدین حسن بن زین الدین، *معالم الدین*، چ ۹، قم، مؤسسه الفقه للطباعه و النشر، ۱۴۱۸ ق.
- ۲۴- شوشتری، شیخ محمد تقی، *النجعه فی شرح المعه*، تهران، نشر صدوق، ۱۴۰۶ ق.
- ۲۵- شیرازی، سید محمد، *الوصول شرح کفایة الاصول*، چ ۲، قم، بی تا، بی تا.
- ۲۶- طباطبائی حکیم، سید محسن، *مستمسک العروه الوثقی*، قم، نشر مؤسسه دار التفسیر، ۱۴۱۶ ق.
- ۲۷- _____، *حقایق الاصول*، چ ۵، نشر بصیرتی، ۱۴۱۸ ق.
- ۲۸- _____، *منهاج الصالحین المحشی للحکیم*، بیروت، نشر دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۱۰ ق.
- ۲۹- طباطبائی حکیم، سید محمد سعید، *منهاج الصالحین*، بیروت، نشر دار الصفوه، ۱۴۱۵ ق.
- ۳۰- طباطبائی، صاحب ریاض، سید علی بن محمد بن ابی معاذ، *ریاض المسائل*، بی جا، نشر مؤسسه آل البیت علیهم السلام، بی تا.
- ۳۱- طباطبائی، سید محمد حسین، *حائثیه کفایه*، قم، نشر بنیاد علمی فکری علامه طباطبائی، بی تا.
- ۳۲- طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، *المبسوط فی فقه الامامیه*، چ ۳، تهران، نشر المکتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ ق.
- ۳۳- عاملی، صاحب مدارک، محمد بن علی موسوی، *مدارک الاحکام*، بیروت، نشر موسسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۱ ق.
- ۳۴- غزالی، *المستصفی فی علم الاصول*، بیروت، نشر دار کتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
- ۳۵- فاضل موحدی لنکرانی، محمد، *احکام الواضحه*، بی جا، ناشر مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۶.
- ۳۷- *قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب* (در امور مدنی) مصوب ۱۳۷۹ / ۱ / ۲۱، تدوین جهانگیر منصور، تهران، نشر دوران، چ بیست و دوم، ۱۳۸۵.
- ۳۸- *قانون مجازات اسلامی با آخرین اصلاحیهها و الحاقات*، تدوین جهانگیر منصور، تهران، نشر دیدار، چ سی و چهارم، ۱۳۸۴.
- ۳۹- قمی، محدث عباس، *الغایه القصوی فی ترجمه العروه الوثقی*، قم، منشورات صبح پیروزی، ۱۴۲۳ ق.
- ۴۰- کاتوزیان، ناصر، *درس هایی از عقود معین*، چ ۹، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۸۵.
- ۴۱- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، *الکافی*، چ ۴، تهران، نشر دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
- ۴۲- *مجموعه قوانین*، با آخرین اصلاحات، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸ و اصلاحات و تغییرات و متمیم قانون اساسی مصوب ۱۳۶۸، قانون مدنی با آخرین اصلاحیهها و الحاقات همراه با قانون مسئولیت مدنی، تدوین جهانگیر منصور، تهران، نشر دوران، چ هجدهم، ۱۳۸۳.

- ۴۳- مراغی، سید میر عبد الفتاح بن علی حسینی، *العناوین الفقهیه*، قم، نشر موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- ۴۴- مشکینی، شیخ علی اکبر، *اصطلاحات الاصول*، چ ۶، نشر الهادی، ۱۳۴۷.
- ۴۵- صطفوی، سید محمد کاظم، *فقه المعاملات*، قم، نشر دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۲۳ق.
- ۴۶- مهیار، رضا، *فرهنگ ابجدی*، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- ۴۷- موسوی روح الله (خمینی)، *تحریر الوسيله*، قم، نشر مؤسسه دارالعلم.
- ۴۸- موسوی بجنوردی، حسن بن آقا بزرگ، *القواعد الفقهیه*، قم، نشر الهادی، ۱۴۱۹ق.
- ۴۹- نایینی، *فوائد الاصول*، قم، چ ۶، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- ۵۰- ولایی، عیسی، *فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴.
- ۵۱- یزدی، سید محمد کاظم بن عبد العظیم طباطبایی، *تکمله العروه الوثقی*، قم، نشر داوری، بی تا.
- ۵۲- یکتا خدائی، محسن، *بررسی مستی و خواب و بیهوشی به عنوان علل رافع مسئولیت در حقوق موضوعه و مطالعه تطبیقی آن با فقه اسلامی*، مجله‌ی دادرسی شماره‌ی یک، سال اول.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی